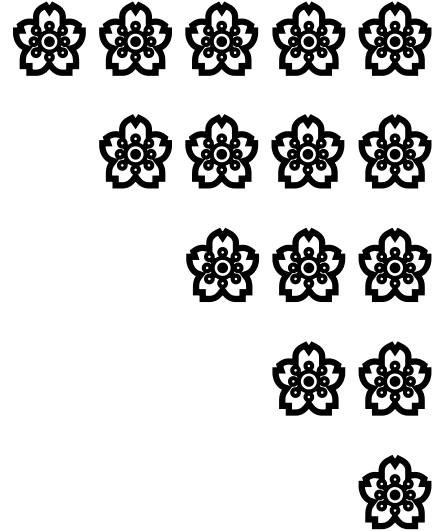


• شوهر غیر تی—من—, [۲۸,۰۳,۲۰ : ۰۱ : ۲۱]

[In reply to • شوهر غیر تی—من—]



part_277#

#عروس_ارباب زاده

_ داری اشتباه قضاوت میکنی مواظب باش

مامان نازگل با عصبانیت خندید :

– من دارم اشتباه میکنم؟ من با چشمهای خودم دارم
میبینم زندگی نابود شده .

– ارباب سالار

– جان

– اجازه هست من برم؟!

– برو

از اونجا خارج شدم به سمت اتاقم راه افتادم اصلا
دوست نداشتم با هیچکس بحث کنم یا دعوا مون بشه
چرا چون من به اندازه کافی حالم گرفته شده بود مامان
نازگل همش با من دعوا داشت گاهی بشدت از دستش
ناراحت میشدم چرا تا این حد نسبت به من حس بدی
داشت؟

– ستاره

با شنیدن صدای ترنج ایستادم و گفتم:

– بله

نگاهی به اطرافش انداخت بعدش آهسته گفت :

_ بریم داخل اتاق صحبت کنیم ؟

متعجب سرم رو تکون دادم و داخل اتاق شدم که پشت

سرم اومد نفس عمیقی کشید و گفت :

_ از دست مامان ناراحت شدی !؟

_ خیلی زیاد

_ ناراحت نباش چون مامان ذهنش رو ستشو داده

_ چی ؟

_ ترانه پیشش داره مظلوم نمایی میکنه کاری داره میکنه

که مامان نازگل اذیتت کنه تو هم خسته بشی بزاری بری

.

خندیدم :

_ داری شوخی میکنی ؟

_ قیافه من به کسایی میخوره که شوخی بکنم ؟

نفسم رو حرصی بیرون فرستادم از تعجب داشتم شاخ
درمیاوردم اصلا باورم نمیشد

_ باورش واسه من سخت هست خیلی زیاد

خندید

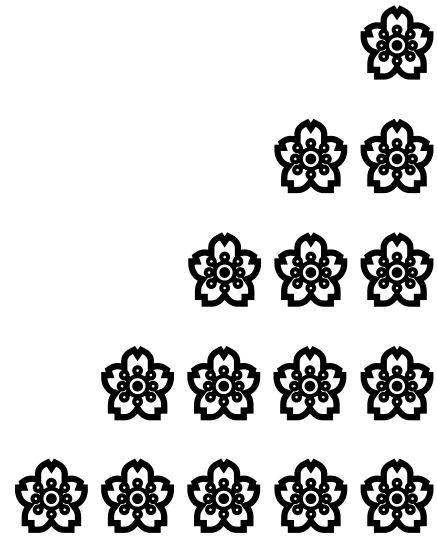
_ واسه منم سخته

_ اما ترنج من کاری نمیکنم ماما نازگل عصبی بشه ،
ارباب زاده امشب خودش مهمونی نرفته من بهش نگفتم
نره قسم میخورم ، من به حرف ماما نازگل گوش دادم
و نرفتم .

_ نیاز نیست قسم بخوری من بهت اعتماد دارم .

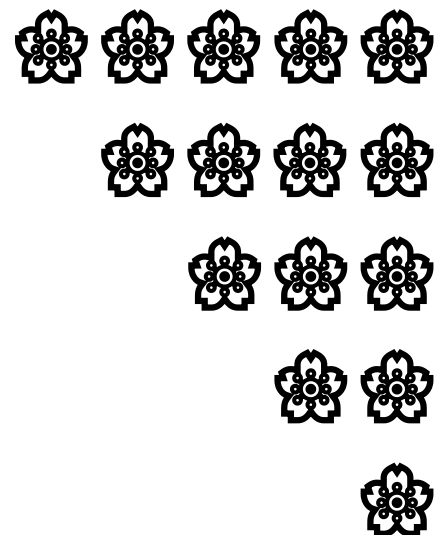
_ ترانه داره بد راهی رو پیش میره ، واسه همیشه ارباب
زاده رو از دست میده .

_ داداشم دوستش نداشت .



• شوهر غير تـي— (هـ) من—, [۲۹,۰۳,۲۰ : ۱۰:۳۰]

[• شوهر غير تـي— (هـ) من—] In reply to



#عروس_ارباب_زاده

با شنیدن این حرفش متعجب بهش خیره شدم و گفتم :

_ منظورت چیه که داداشت دوستش نداشت ؟ اگه

دوستش نداشت پس واسه چی باهاش ازدواج کرد ؟

چشمه‌هاش رو با درد روی هم فشار داد و گفت :

_ من الان واست توضیح میدم

بهش چشم دوختم و منتظر توضیحش شده بودم یعنی

چی که ارباب زاده دوستش نداشت .

_ بین ...

با باز شدن ناگهانی در اتاق ترنج حرفش نصفه موند ،

ترانه بود که با چشمهای خشمگین داشت به من نگاه

میکرد ، اخمام رو تو هم کشیدم و گفتم :

- این چ وضعیت هست نمیتونی قبل اومدنت در بزنی؟!

پوزخندی زد :

- اتاق خودم هست هر جوری دوست داشته باشم میام به

تو یا هیچکس دیگه هم مربوط نیست شنیدی ؟

چشمهام رو محکم روی هم فشار دادم میتونستم بفهمم

چیشده ، به سمتش رفتم و شمردم شمردم جوابش رو

دادم :

- من زن ارباب زاده هستم زن اولش رسمی قانونی و

شرعی این اتاق هم مال منه تو حق نداری سرت رو

بندازی پایین و عین گاو بیای داخل

چشمهات رو محکم روی هم فشار داد و گفت :

- تو زن اهورا نیستی

پوزخندی بهش زدم :

- جدی؟!

- آره

– باشه پس بزار از خودش پرسیم!.

از اتاق خارج شدم و داد زدم :

– ارباب زاده

زیاد طول نکشید که ارباب زاده ارباب سالار همراه مامان

نازگل اومدند ، ارباب زاده بهم خیره شد و گفت :

– پیشده ؟

– بیا داخل قراره به سؤال ترانه جواب بدی چون من

واقعا خسته شدم دیگه نمیتونم ثانیه به ثانیه باهاش سر

و کله بزنم .

بعدش داخل اتاق شدم که ارباب زاده پشت سر من اومد

داخل و گفت :

– پیشده باز معرکه راه انداختی ؟

ترانه اشک تو چشمه‌هاش جمع شد :

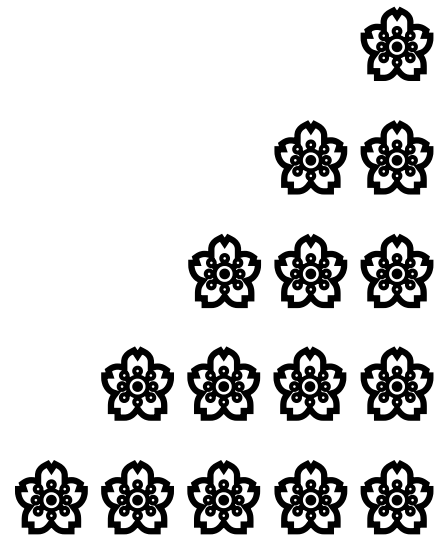
– من یا این!؟

– درست حرف بزن

– ارباب زاده

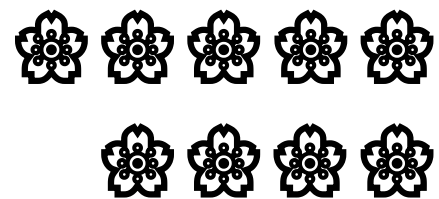
– جان

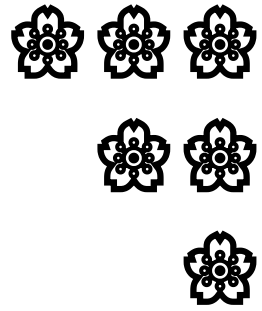
– من زن شما هستم یا نه؟



• شوهر غیر تی – من – [۲۲:۱۲ ۲۹,۰۳,۲۰]

[In reply to] • شوهر غیر تی – من –





part_279#

#عروس_ارباب_زاده

متعجب گفتم :

_ تو زن من هستی واسه چی میپرسی !؟

لبخندی روی لبهام نشست و ادامه دادم :

_ قصد داری من و طلاق بدی ؟

اخماش بشدت توهم فرو رفت و با غضب جوابم رو داد :

_ نه

وقتی تموم شد به سمت ترانه برگشتم و گفتم :

_ حالا حرفای ارباب زاده رو شنیدی ؟ من زنش هستم
قبل تو زنش بودم پس کسی که باید ناراحت باشه من
هستم نه شماها که واسه من قیافه میگیرید و ثانیه به
ثانیه میاید دعوا کنید

_ تو باز واسه دعوا اومدی ؟

ترانه سرش رو به نشونه منفی تکون داد :

_ نه داره دروغ میگه

ترنج نیشخندی زد :

_ چرا داری دروغ میگی ؟ اینطوری که تو در اتاق و باز
کردی ما ترسیدیم چیزی شده باشه حالا داری میگی نه
چیزی نشده واقعا که

چشمهام رو روی هم فشار دادم اصلا دوست نداشتم
دعوا بشه واسه همین دخالت کردم !.

_ ارباب زاده

_ جان

_ من دوست ندارم دعوا بشه پس بهتره به ترانه خانوم
حالی کنید من زن شما هستم حالا لطفا همه برید !.

ارباب زاده دست ترانه رو گرفت و گفت :

_ گمشو راه بیفت

ترانه با ترس راه افتاد وقتی رفتند ، مامان نازگل خطاب
به من گفت :

_ بالاخره زهر خودت رو ریختی ؟

با تاسف سرم رو فقط واسش تکون دادم و چیزی بهش
نگفتم دوست نداشتیم هیچ دعوایی بشه فقط همین !.

_ نازگل بسه

_ اما ...

ارباب سالار اینبار تقریبا داد زد :

_ نازگل

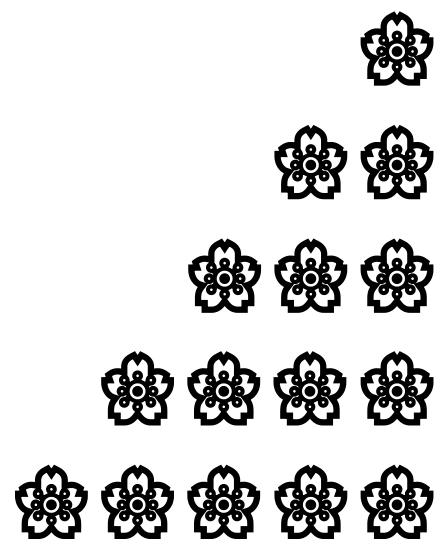
مامان نازگل سریع از اتاق خارج شد ، ارباب سالار هم
پشت سرش راه افتاد

_ از من متنفر میشه

_ مامان؟!

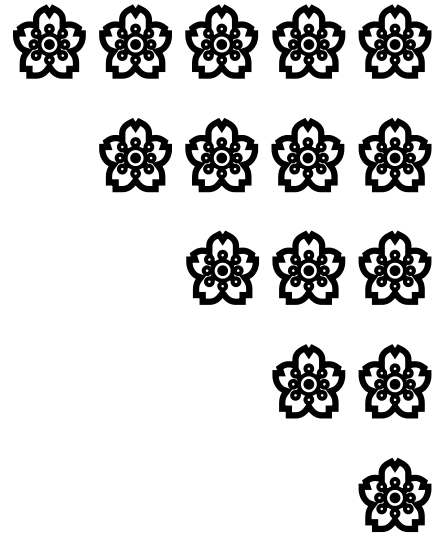
_ آره

_ اینطور نیست مامان فقط ناراحت هست!.



• شوهر غیر تی-من • [۲۰, ۳۰, ۴۰: ۱۰]

[In reply to • شوهر غیر تی-من •]



part_280#

#عروس_اربابزاده

_ مامان نازگل از من متنفر میشه میدونم چون باعث
شدم رابطه اربابزاده و ترانه بد بشه خودم میدونم اما
امیدوار هستم بفهمه که ترانه مشکل داره نه من
ترنج دستش رو روی شونم گذاشت و گفت :

– دیر یا زود متوجه میشه چه ذات کثیفی داره پس نیاز نیست به خودت فشار بیاری

لبخندی بهش زدم میتونستم بفهمم چی داره میگه ،
صداش بلند شد :

– من برم پیش مامان یکم باهاش صحبت کنم تا با بابا هم دعواش نشده .

– برو

وقتی از اتاق رفت در رو بستم ناراحت روی تخت دراز کشیدم کاش میشد رابطه من و مامان نازگل هر چه زودتر درست بشه من مامان نازگل رو خیلی دوست داشتم و به هیچ عنوان هم قصد نداشتم از دستش بدم کاش مامان نازگل من و دوست داشته باشه درست مثل گذشته کاش ...چشمهام رو بستم زیاد طول نکشید که خوابم برد .

* * * * *

– مامان نازگل

با شنیدن صدام با اخم بهم خیره شد و خیلی سرد گفت :
_ بله

_ از دست من ناراحت هستید ؟

_ کی هستی که بخاطرت ناراحت بشم ، تو فقط یکی
هستی که عین زالو چسپیدی به خانواده ما و قصد داری
نابودش کنی .

ناباور داشتم بهش نگاه میکردم که ترانه خطاب به مامان
نازگل گفت :

_ آروم باشید باز حالتون بد میشه

مامان نازگل با عصبانیت خندید :

_ مگه اجازه میده حال من خوب بشه همش داره روی مخ
من راه میره

با تاسف سرم رو تکون دادم و خطاب بهش گفتم :

_ اصلا باورم نمیشه شما با من همچین برخوردی دارید

_ چیه توقع داشتی دوستت داشته باشم ؟

_ شما خیلی عوض شدید

بعدش بلند شدم که صداش بلند شد :

_ بهتره بری

مثل خودش سرد شدم :

_ باشه

بعدش به سمت اتاقم راه افتادم داشتم وسایلم رو جمع

میکردم که در اتاق باز شد و ارباب زاده اومد داخل اتاق

...